

زیرساخت‌های توسعه هنری

دکتر افشین عموزاده لیجایی

Ph.D در هنرهای دراماتیک دانشگاه HCU هندوستان

نیز در این زمینه وجود ندارد. برای مثال بسیاری از دانشگاه‌های بزرگ کشور فاقد رشته هنر هستند.

۲- گسترش هنر با قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی در پیوند است و به شالوده شکنی روابط قدرت در هنر مرتبط است. توسعه هنر نیازمند آن است که جامعه پذیرای شالوده شکنی روابط قدرت در حوزه هنر باشد. از این رو هر چه در جامعه‌ای فرایندهای دموکراسی رشد بیشتری یابد طبیعتاً سنت فهم هنر نیز در آن توسعه بیشتری پیدا می‌کند و بر عکس، هر چه در جامعه‌ای فرایندهای دموکراتیک شدن کمتر توسعه پیدا کرده باشد هنر نیز کمتر در آن توسعه پیدا می‌کند.

۳- غیر از عامل سیاسی، توسعه هنر زمانی امکان پذیر است که هنرها در جامعه جنبه همگانی پیدا کرده باشند و مشارکت همگانی در عرصه تولید و مصرف هنر به وجود آمده باشد و همه مردم به مثابه گروه‌های اجتماعی و توده‌هایی که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان هنر هستند در فعالیت‌های فرهنگی و هنری حضور داشته باشند. در این شرایط است که کارکردهای هنر نیز اهمیت پیدا می‌کند چرا که در هنر و ادبیات تأکید عمده بر اقشار مردم است و باید یک نوع تقاضای اجتماعی برای هنرها به وجود آید تا آثار هنری درک شود.

در هر کشوری تشکیل سازمان‌های غیر دولتی سهم بسزایی در درک متقابل هنر دارد و این مهم کمک می‌کند تا:

الف- اقشار مردم به درک بهتر هنرها برسند و خود در بالندگی آن شریک باشند.

ب- رابطه جامعه و هنرها و پیوندهای موضوعی آنها محکم‌تر گردد.

پ- هر کسی به مثابه شهروند یا انسانی خلاق، پویا و فعال در جامعه و نظم اجتماعی جدید که جامعه‌ای مبتنی بر اقتصاد فرهنگ است، حاضر شود و مردم بازیگر و نه تماشاچی و ناظر خلق هنر باشند.

ت- بر طبق درک مازلو از هرم انسانی در هر جامعه‌ای قشر کثیری از مردم درگیر نیازهای اولیه خود مانند تأمین خوراک و پوشاک و مسکن هستند و هر چه به نوک هرم نزدیک‌تر می‌شویم تعداد کمتری درگیر ایجاد و خلق نیازهای معنوی خود هستند و این گروه در جوامع در حال توسعه در حال گسترش‌شانند. با این توضیح هر چه نیازهای اولیه زودتر از گردونه نگرانی‌های مردم خارج شود بیشتر برای ایجاد آثار هنری اهمیت قائل می‌شوند.

اما در مورد اینکه چگونه می‌توانیم به کمک سیستم‌های آموزشی در فرایند توسعه فرهنگی مشارکت کنیم، راه‌هایی مانند ایجاد محیط رشد

«اگر نور جذب‌ه حق نباشد، شاهباز روح انسانی که همان عالم قرب است، پاییند خیال مألوفات و مرغوبات طبیعی گشته، از مقام اصل و قرب حقیقی خود که نعیم ابدی و روحانی و لذت مشاهده جمال حضرت سبحان است، محروم شده است.» (خواجه عبدالله انصاری)

در یک تعریف کلی آنچه که از فرآیند خلق آثار هنری می‌توان انتظار داشت، افزودن معرفت، کمال، اثرگذاری و برانگیختن احساس است که دارای دو بعد «درون فکری محرک و متعال» و «برون فکری روزمره» است.

چگونگی خلق هنر در مرموزی آن نهفته است. آثار هنری تنها نشان‌دهنده قدرت خلاقیت و بروز استعدادهاست استثنای نیست، به خصوص در هنر آوانگارد که این جنبه بسیار ضعیف است، بلکه حول اصول و مشترکات افراد برای آفرینش آثار قرار دارد. در این روال هنری، خلاقیت فرد و جایگاه هنرمند نادیده انگاشته می‌شود و خوانشی نوین از هنر به دست می‌آید.

خلق اثر هنری کشتی ذهنی و خلاقیتی معنوی به شمار می‌رود که شرایط ویژه‌ای را می‌طلبد. هر گاه هنر و هنرمند در بستری مناسب و پویا قرار گیرند، در طی آن معرفت هنری از جمله پرسش‌گری، خلق ایده نو، روشنفکری، اخلاق و زیبایی ایجاد می‌شود. در غیر این حالت و نیز نبود تبادل نظر و تعامل صحیح، معرفت اجتماعی نیز نزول می‌یابد و جامعه از تحول، تغییر و نوآوری چشمگیر دور می‌ماند.

در این رویکرد نسبت تعامل هنر و هنرمند در بستر جامعه چنان آشکار و در هم تنیده می‌نماید که سخت به همدیگر وابسته و اثرگذار هستند، به طوری که ضعف و کاستی هر یک از آنها دیگری را شدیداً متأثر می‌کند. به زبانی دقیق‌تر اگر رسالت از هر دو سو بر نیاید بی‌گمان راهی جز تباهی این دو باقی نمی‌ماند.

در عرصه هنر این پرورش همزمان با تولید آثار هنری و انتقال آن توسط خالق اثر میسر می‌شود و خلق اثر به تنهایی فرد را تبدیل به کارشناس هنری نمی‌کند. به عبارت دیگر خلق هنر مستلزم این است که همزمان با تولید، آثار در اختیار مخاطب قرار گیرد.

لازمه این امر این است که ما در حوزه هنری استعدادها را در سراسر کشور شناسایی کنیم و در این محیط رشد و پرورش دهیم.

دلایل کم توجهی به گسترش پایه‌ای هنر در کشور ما عبارت‌اند از:

۱- دانش وسیع از درک هنر در طبقه متوسط مخاطبان باید ایجاد شود. برای این کار ترکیبی از دانش‌های دیگر لازم است و متخصص کافی

و پرورش استعداد‌های هنری، شناسایی نیازهای واقعی هنری، جریان سازی مکاتب خاص هنری با رویکرد کاربردی، حل معضلات فکری و هنری در راستای تسهیل و اصلاح زندگی مردم، شناسایی استعداد‌های واقعی در عرصه‌های مختلف هنری، شناسایی آگاهانه مربیان، استادان و هنرمندان پیش‌کسوت برای حضور در جمع استعداد‌های جوان، انجام تحقیقات مستمر برای آسیب‌شناسی عرصه هنر، بهبود روش‌ها، تولید منابع علمی و تکنیکی، تقویت توان علمی و مدیریتی مدیران، تقویت توان علمی و هنری کارشناسان و کارکنان ثابت واحدهای هنری، ظرفیت‌سازی در امکانات فیزیکی و تجهیزات مورد نیاز، برای آموزش، تولید و عرضه آثار هنری، کارساز است.

نگاه دیگر به رشد و گسترش هنر متعلق به مارکس شلر است. او معتقد است جامعه شرط تحقق هنر هاست، اما علت تامه هنرها نیست؛ به این معنا که اگر بین یک صورت هنری به عنوان عامل ایده‌ای و یک وضعیت اجتماعی به عنوان عامل واقعی یک نوع همخوانی و سازگاری به وجود آید در آن موقع یک شاهکار هنری شکل می‌گیرد. بنا بر این نظر جامعه شرط لازم تحقق هنر هاست ولی شرط کافی نیست، یعنی علاوه بر شرایط اجتماعی، اقتصادی خاص باید استعداد، نبوغ و عامل ایده‌ای هم وجود داشته باشد. بنابراین از نگاه شلر در واقع یک تعامل و دیالکتیک بین جامعه و هنر وجود دارد و آن این است که هر دو بر هم تأثیر می‌گذارند. این گونه نیست که لزوماً اگر عامل ایده‌ای نباشد فقط وضعیت اقتصادی، سیاسی بتواند هنری را خلق کند و این گونه هم نیست که اگر عامل ایده‌ای به تنهایی باشد ولی شرایط اجتماعی، اقتصادی نباشد، استعداد‌های درخشان به‌وجود بیایند.

درک تنوع و تفاوت و پذیرش نسبی گرایی در مفهوم و درک از زیبایی در هنر دارای تبعات زیادی در عرصه هنر است؛ از جمله خروج از مدل‌های از پیش تعیین شده پدیده زیبایی و هنر در جامعه در عرصه‌های هنری و امکان دادن به شکوفایی هنری در همه زمینه‌ها و با برخاستن از سرچشمه‌هایی بسیار متنوع و گوناگون. مسئله پیش از هر چیز توانایی در مدیریت این تفاوت به مثابه مشخصه اصلی جهان کنونی است. از این رو چنین همپوشی و همگنی در چشمه‌سار خیال هنری جاری و ساری می‌شود و معرفت هنری به عنوان مابازای معنوی جوانه می‌زند که در آن حالت حضور مطالعات گسترش هنر از نوع هنرهای تجسمی برجسته خواهد شد. هدف اساسی این فرآیند، جستاری به سوی تقویت معرفت هنری و لزوم درونی‌سازی این پدیده در دل جامعه است.

درک عمومی از هنر ویژگی ذاتی آثار هنری نیست، بلکه یک وجه توصیفی-در معنای مضاعف تعریف و ارزش دهی-است که برای تک‌بودگی، اصالت، حتی برای غیر عادی بودن و در واقع برای عظمت هنری، برتری قابل است. این گشایش مشارکت فرهنگی و هنری با نظام اشتراکی در تضاد است که برعکس برای آنچه مشترک، مطابق با معیار و مقبول همگان است ارزش قابل است و هر نوع یکتایی را نوعی کجروی و نشانه یک زخم تلقی می‌کند. این که هنر با فهم عمومی هم ذات نیست، تاریخ هنر بر آن گواهی می‌دهد؛ تاریخی که در چرخش قرن نوزدهم با جنبش رمانتیک میان دو نظام (یکتایی و اشتراکی) در نوسان بوده است.

در این برداشت درک عمومی هنر در سطح جامعه دیگر به معنای یک ویژگی یا خصوصیت ساده تقلیل پذیر نیست، که امروزه ایده مسلط است: همگرایی اندیشه‌ها در هنر در معنایی که ما می‌فهمیم یعنی جانشین ناپذیری با مجموعه‌ای از عملیات عینی که هنرمند عمل‌گرایانه امکان شرح و بیان آنها را می‌دهد. نظام عمومی هنر نه یک توهم افشاکردنی است، آن‌طور که هنرمند انحصارطلب مدعی است، نه یک ارزش دفاع کردنی است، آن‌طور که سنت زیبایی‌شناسی طلب می‌کند، بلکه یک نظام منسجم و هم‌بسته از بازتمایی‌ها و کنش‌ها است که در جوامع مترقی قابل رؤیت است.

و در خاتمه باید گفت هنر گوهر آفرینش است و هر گاه درک عمومی هنر و سطح یادگیری هنر ارتقا پیدا کرده، آن جامعه پویاتر و افراد آن نسبت به جوامعی که به درک هنر به صورت تزیینی نگاه می‌کنند از سلامت بیشتری برخوردار شده‌اند. باید برحسب جمعیت و سایر اقتضات بومی و فرهنگی توسعه هنر را ارزیابی کنیم و نیاز کشور را به زیر ساخت‌های فرهنگی-هنری در نظر بگیریم و باید متناسب با شأنیت و نیاز فرهنگی کشور تلاش کنیم.

منابع

مددپور، محمد، آشنایی با آرای متفکران درباره هنر، انتشارات سوره هنر، چاپ اول، ۱۳۸۳، مقدمه
وزیری، علینقی، تاریخ عمومی هنرهای مصور، انتشارات هیرمند، چاپ اول، ۱۳۶۳، مقدمه

<http://www.hamshahronline.ir/HAMNEWS/1384/840816/world/artw.htm>